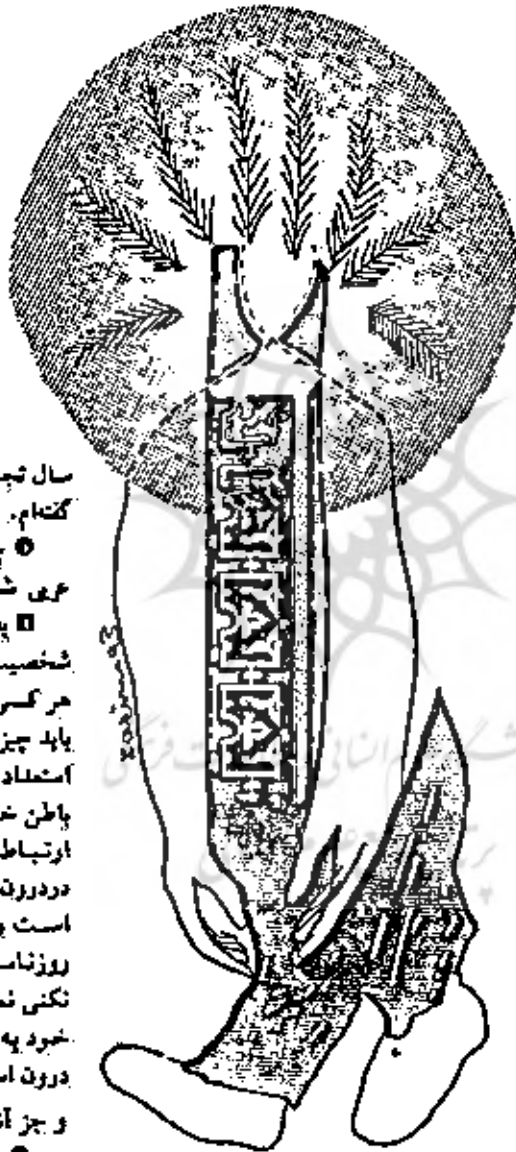




شاعر یا ژورنالیست؟

گفتگو با
دکتر
خورشید
الحسن رضوی
استاد
گروه عربی
دانشکده دولتی لاهور



سال تجدید چاپ شده، غزل و شعر نو هم
گفتام.

● چه نوعی برای شعر دارید و چرا به
عربی شعر می‌گویید؟

■ به نظر من شعر امری است مربوط به
شخصیت درونی انسان. علم را می‌توان از
هر کسی یاد گرفت؛ ولی در هنر، خودت
باید چیزی برای ارائه افکار داشته باشی.
استعداد شاعری یک فرد، وقتی بالاست که
باطن خود را نگریسته باشد؛ زیرا شعر در
ارتباط با درون و باطن است. اگر آدم
درون خود چیزی نداشته و هر چه در آن
است را بیرون بپزند شاعر نیست؛
روزنامه‌نگار است. اگر درون را درست
نکنی نمی‌توانی شاعر باشی. شاعری ابراز
خود به خود و خود به خود است. احساسات و
درون است؛ چه به زبان اردو و چه به عربی
و جز آنها

● شاعر چه ارتباطی با عشق، فقر و
چون دارد؟

■ عشق، فقر و چون تصاویری هستند
که انسان را به شعر گفتن مجبور می‌کنند.
چون هنرمند نسبت به دیگر افراد جامعه
افکار متفاوتی دارد. افکارش از سایرین

● چطور شد به طرف شعر کشید
شدید؟

■ در ۱۲-۱۳ سالگی به شعر علاقه پیدا
کردم. اوضاع خانوادگیم به نحوی بود که
بچه‌ها به ادبیات گرایش داشتند؛ مخصوص
نقش اصلی را مادرم ایفا می‌کرد. بعدها با
استادانی آشنا شدم که شیفته ادبیات بودند.
مثل دکتر صوفی ضیاءالحق که سالهای سال
از محضرش استفاده کردم و در مورد
ادبیات عرب نکات زیادی از وی یاد
گرفتم. عفت دیگر گزاشتم به سوی شعر،
خواندن اشعار میرزا اسناله غالب دهلوی
بود. در کودکی اشعارش را بسیار خوانتم و
بسیار مورد علاقه من بود. بعدها در شهر
سامی وال با مرحوم مجید امجد - شاعر
تورناز اردو - آشنا شدم و در نتیجه آن
علاقه‌ام به ادبیات بیشتر شد. در سال اول
دانشکده تحت تاثیر چیزی که وجود داشت،
به‌طور مرتب کار شعر را شروع کردم. در حال
حاضر در اثر از من چاپ شده؛ شاخ تنها
و صدف مرا بهیچا به اردو و سوسی هم زیر
چاپ است. شاخ تنها اخیراً بعد از بیست

جلاست و نحوه تفکرش با عامه فرق می‌کند. این سه به نظر، اساسی مختلف یک چیز هستند؛ اما به خلاف مردم جامعه، شاعر در مورد یک چیز، علاقه و نیز دیدگاه چندگانگی دارد. به علت همین خصوصیات است که باید گفت در واقع شاعر بیانگر خود شاعر است. شاعر هم عضوی از جامعه است، پس مسائل و دردهای اجتماعی بر او اثر می‌گذارد؛ اما چون فکر شاعر از قهقهه جامعه جدا و متمایز است، این مسائل تأثیر دیگری بر وی می‌گذارد؛ مثلاً پدیده گرسنگی تأثیر مشترکی بر وی شاعر و عامه نمی‌گذارد. در نتیجه همین علل است که یک ویژگی - مثل اوضاع اجتماعی - یکی را وارد می‌کند که شعر مقاومت بگوید و دیگری را به سمت شعر عارفانه و صرفیانه می‌کشاند.

● آیا شعر سیاسی هم می‌گوید؟
 ■ شعر سیاسی به نظر من دو بعد دارد. یکی اینکه کلاً به افکار سیاسی بپردازد. لازم نیست که چنین شعری خوب باشد و من دلبستم که شعر سیاسی معمولاً شعر خوبی نیست. دیگر اینکه عقیده‌ای را در خود پرورانی تا جایی که با خرد و افکار آمیخته شده، شعری که به این ترتیب تراوش می‌کند بهتر است. من شعر سیاسی محض نگفتم؛ ولی شعرم از اوضاع سیاسی تأثیرپذیر است و تحولات سیاسی در شکل‌گیری آن نقش دارند؛ مثلاً درباره افغانستان منظومه‌ای به عربی نوشتم که نمی‌دانم آن را شعر سیاسی محسوب می‌کنند یا نه. اخیراً هم شعری در باره بوسنی و هرزگوین گفتم. همین طور بیست سال پیش وقتی بنگلادش از پاکستان جدا شد، آن قدر متأثر شدم که نتوانستم مخصوصاً نخواستم چیزی بنویسم؛ ولی بعدها غزلی گفتم که مربوط به سقوط داکا بود.

● با شاعران عرب چه ارتباطی دارید و کنششان را بیشتر می‌بینید؟
 ■ رابطه‌ام با زبان عربی از این قرار است که رشتهم در دوران تحصیل و تدریس عربی بود. گاه گاهی به عربی شعر گفتم؛ ولی از نظر کمیت، شعرهای عربی‌ام بیشتر از اردو نیست. شعر منشی عرب را بیشتر خواندم و بیشتر می‌بینم. آنها را

دوست دارم؛ آن قدر که مرا به شور و هیجان می‌آورند؛ به‌خصوص امرؤالقیس و طرفد بعد از دوره عباسیان، شعر روحیه و اثر خود را از دست داده است. رساله دکتری من کتابی بود مشتمل بر تذکره شاعران قرن هفتم، من در آنجا حدود هزار شاعر را با گفتار و آثارشان معرفی کردم. در طی تحقیق خود گاهی شعر معاصر عرب هم دریافت کردم؛ ولی نه به اندازه شعر منشی. حالا از شعر عرب فقط هنر باقی مانده؛ یعنی فقط یافت شاعری. با وجود این در آثار برخی شاعران معاصر عرب مطالبی هست که مرا جلب می‌کند مثل محمود ایروانا، نزار قبانی، نازک‌ملائی و محمود درویش که آثارشان به اردو هم ترجمه شده است.

● از محمود درویش گفتید، آیا قیام و انتفاضه فلسطین اثری در اشعارتان داشته است؟

■ بله، این است؛ چون مسائل مشترک داریم، تأثیراتی را می‌گذارد که هر شعر یا شاعر انقلابی می‌تواند در هر کشوری وی شاعران دیگر بگذارند ولی این را بگویم که بدبینانه آثار آنها با اینکه خوب است، به دستمان نمی‌رسد.

● تا بحال اشعار عربی‌تان را به ادبای کشورهای عرب ارائه کرده‌اید؟

■ مردم پاکستان به زبان و ادبیات عرب چندان علاقه‌ای ندارند و من نیز شعر عربی کم نوشتم و اگر هم نوشته‌ام برای چاپ نیورده. فقط منظومه شعر افغانستان را برای نشریات کشورهای حوزه خلیج فارس فرستادم و با استقبال زیادی مواجه شد. این شعر در یک مجله عربی به نام افغانستان چاپ شده است.

● سپهر تحول در شعر عرب، اردو و فارسی را چگونه می‌بیند؟

■ اگر منظورتان از تحول چیزی است که در ذهن من است، یک تغییر مشترک از شعر منشی به نو در هر سه وجود دارد. ما همه از ریف و نظم و قافیه دور شدیم، بعد شعر نو نوشتیم و بعد به قدری بالا رفتیم که شعر سپید گفتیم.

هر کس به این تحول پرداخته اول دو دل بوده که آیا مردم آن را دوست دارند یا نه. افرادی هستند که شعر منشی را دوست

دارند و شعر آزاد را دوست ندارند و نمی‌پذیرند، به‌رحال این تحولات بی اساس نیست.

شعر، هیأت خودش را به همراه می‌آورد. به نظر من علت تحولات در این سه زبان این است که تحت تأثیر ادبیات غرب قرار گرفتند. اردو تحت تأثیر انگلیسی و عربی و فارسی تحت تأثیر فرانسه. در اینها نهضت‌های ادبی بیشتر زمانش به پوره است. دو گروه وجود دارند، یکی غرب گراهایی که می‌خواستند هر چه بیشتر از شرق دور باشند و دیگری نوگراهایی که خواهان مسائل جدید در ادبیات بودند؛ لذا هر آنچه را مورد پسندشان بود می‌توانستند از طریق آن افکارشان را بیان کنند، به سمت گرفتند مثل شعر آزاد و پس وزن که حالا برای خود جایگاهی در ادبیات به دست آورده است. حس می‌کنم که این تحولات در ادبیات عرب جلوتر از اردو و فارسی بوده، در اردو و فارسی تقریباً همزمان بوده است.

● با آثار معاصر ایران اشلی دارید؟

■ خیر - من فارسی را فقط برای این یاد گرفتم که اشعار کهن شاعران فارسی گوی اینها، مثل غالب دهلری و بیل را بخوانم و از شعر معاصر اطلاعی ندارم. به همین دلیل نمی‌توانم نظری در زمینه ادبیات و شعر معاصر ایران داشته باشم.

● در خاتمه سپاسگزارم از اینکه وقتان را در اختیار مجله شعر قرار دادید.

به عنوان ارمغان چه چیزی می‌توانم برای خوانندگان ایرانی بفرستم؟

■ شاید شعری که به فارسی سرودم.

خرانی اگر صحیفه ماضی گهی گهی
 یایی میان حلقه یاران شعار من
 خوش بود آن زمانه که شام و سحر مدام
 بودی ترانه ریز به قرب و جوار من
 امروز تا چه شده، تکش نورک خامه را
 بر صفحه بهر خاطر ای کهنه یار من
 بازآ و زنده کن، دلم شمع دوستی
 زان پیشتر که پاک پسوزد شرار من
 آسوده باد خاطر هر کس که گفته است
 یکمیتغز خوش، که شد آینه دار من
 هدام نمی‌کنی و ز یادم نمی‌روی
 عمرت دراز باد فراموشکار من که